

The Role of Mulla Faiz Mohammad Katib's Intellectual Vision in His Historiography

Reza Arefi¹ , Valiollah Barzegar Klishomi² , Esmael Changizi Ardehaei³ 

1. PhD student of history at Imam Khomeini International University and faculty member of history department of Kabul University of Education. E-mail: areefyreza@yahoo.com
2. Assistant Professor at the Department of History and Civilization of Islamic Nations at Imam Khomeini International University. E-mail: v.barzegar@isr.ikiu.ac.ir
3. Assistant Professor of the History Department of Kharazmi University. E-mail: ardeha1340@hotmail.com

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received 2022-10-31

Received in revised form

2022-12-15

Accepted 2023-01-07

Available online

25 March 2025

Keywords:

Faiz Mohammad Katib,
Afghan Historiography,
Critical Perspective,
Sharia-Oriented Approach,
Rationalism

ABSTRACT

Faiz Mohammad Katib Hazara served as a court secretary and chronicler in Kabul for nearly four decades (1310–1347 AH). Through the composition of *Siraj al-Tawarikh* and several other significant historical works, he secured a distinguished place in the historiography of modern Afghanistan and is regarded as one of its prominent figures. Accordingly, the main question of the present study is: *What are the main characteristics of Katib's historiographical outlook, and how are they reflected in his historical writings?*

Employing a descriptive analytical approach and using the conventional library method, this paper seeks to examine the above issue. The study argues that Katib's historical thought is characterized by a Sharia-oriented, critical, and rationalist perspective, for he was both an heir to the historiographical tradition of Islamic civilization and, at the same time, a witness to the influx of modern transformations originating from the West. Hence, some scholars have referred to him as the "second Bayhaqi."

Moreover, traces of social history and attention to subaltern groups are evident in his works. The findings reveal that religious commitment and rational analysis are fundamental components of Katib's historiography. His writings demonstrate a critical and analytical attitude toward historical developments, as he effectively assessed and scrutinized the conduct of rulers and social classes of his time.

Cite this article: Arefi, R., Barzegar Klishomi, V., Changizi Ardehaei, E. (2025). The Role of Mulla Faiz



Mohammad Katib's Intellectual Vision in His Historiography. *Historical Studies of the Islamic World*, 13 (35), 166-193.

<http://doi.org/10.22034/mte.2023.11363.1677>



© The Author(s).

Publisher: Al-Mustafa International University.

نقش بینش ملافیض محمد کاتب در تاریخ‌نگاری او رضا عارفی^۱، ولی الله برزگر کلیشمی^۲، اسماعیل چنگیزی اردهایی^۳

۱. دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) و عضو هیات علمی گروه تاریخ دانشگاه تعلیم و تربیه کابل. رایانامه:

areefyreza@yahoo.com

۲. استادیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره). رایانامه: v.barzegar@isr.ikiu.ac.ir

۳. استادیار گروه تاریخ دانشگاه خوارزمی. رایانامه: ardeha1340@hotmail.com

چکیده

اطلاعات مقاله

فیض محمد کاتب هزاره در حدود چهار دهه (۱۳۱۰_۱۳۴۷ ق) به عنوان منشی و کاتب دربار کابل فعالیت کرد و با نوشتن کتاب سراج‌التواریخ و چند اثر مهمی تاریخی، جایگاه ویژه در تاریخ‌نویسی معاصر افغانستان یافته است و از چهره‌های شاخص تاریخ‌نگاری معاصر افغانستان به شمار می‌رود. بنابراین مسأله اصلی پژوهش حاضر این است که بینش تاریخ‌نگاری کاتب دارای چه ویژگی‌هاست و چگونه در تاریخ‌نگاری او بازتاب یافته است؟ این مقاله با روش توصیفی تحلیلی و با استفاده از شیوه عام کتابخانه‌ای درصدد تبیین مسئله فوق است. به نظر می‌رسد تفکر تاریخ‌نگاری کاتب ویژگی‌های چون بینش شریعت مدار، انتقادی و خردگرا دارد؛ زیرا کاتب از یک جهت میراث‌دار تاریخ‌نگاری دوره تمدن اسلامی است. از این رو برخی پژوهشگران از او به عنوان بیهقی ثانی نام می‌برند. از طرف دیگر زمانه شغلی او مصادف است با موجی از تحولات جدید که از دنیای غرب وارد کشورهای پیرامونی گردید. بدین لحاظ رگه‌هایی از تاریخ اجتماعی و گروه‌های فرودست اجتماعی در آثار او مشاهده می‌شود. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد عناصر چون شریعت باوری و خردگرایی در تاریخ‌نگاری کاتب انعکاس یافته است و همین طور با بینش انتقادی و تحلیلی به تحولات تاریخی پرداخته است؛ زیرا او به خوبی توانسته کارنامه شاهان و طبقات اجتماعی عصر خود را آسیب‌شناسی کند.

نوع مقاله: علمی - پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۰/۲۰

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۱۱/۲۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۱/۲۸

تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۲/۲۵

کلیدواژه‌ها:

فیض محمد کاتب،
تاریخ‌نگاری افغانستان،
بینش انتقادی،
شریعت مدار،
خردگرایی.

استناد: عارفی، رضا؛ برزگر کلیشمی، ولی الله؛ چنگیزی اردهایی، اسماعیل (۱۴۰۴). نقش بینش ملافیض محمد کاتب در تاریخ‌نگاری او. *مطالعات*

تاریخی جهان اسلام، ۱۳ (۳۵)، ۱۶۶-۱۹۳.

<http://doi.org/10.22034/mte.2023.11363.1677>



© نویسندگان.

ناشر: جامعه المصطفی (ص) العالمیه.

مقدمه

بسیاری از مورخان در جهان اسلام، با آن که ده‌ها اثر تألیفی بر جای گذاشته‌اند؛ اما حتی یک رساله یا مقاله مختصر در شرح روش تحقیق یا شیوه تاریخ‌نویسی از آن‌ها باقی نمانده است (روزنتال، ۱۳۶۷: ۱۴۷). از میان مورخان مسلمان در قرون گذشته، شاید بتوان ابن‌خلدون را از این قاعده استثناء کرد. وی پیش از پرداختن به تألیف تاریخ العبر، به نگاشتن مقدمه همت گماشت که از شهرت جهانی برخوردار است (مطهری، ۱۳۷۶: ۹۸؛ ساروخانی، ۱۳۷۳: ۱۱۲)؛ در حالی که عموماً فلسفه ظهور بسیاری از مکاتب جدید تاریخ‌نویسی در دنیای غرب معلول روش تاریخ‌نگاری در دانش تاریخ است تا بتواند وجهه علمی تاریخ را اثبات کرده و برای آن قاعده و قانون وضع کند. اندیشمندان زیادی در این عرصه گام برداشت و آثار ارزشمندی تولید کردند (مفتخری، ۱۳۹۰: ۳؛ استنفورد، ۱۳۸۲: ۲۳۱).

دانش تاریخ‌نگاری در افغانستان نیز پیشینه طولانی به قدمت اندیشمندانی چون بیهقی، گردیزی، جوبینی و... دارد. بعد از جدایی افغانستان از ایران (۱۷۴۷م) محمود الحسینی، ملافیض محمد کاتب هزاره و دیگران از جمله کسانی هستند که رویدادهای معاصر افغانستان را نوشته‌اند؛ اما در بخش روش‌شناسی یا بینش تاریخ‌نگاری آنان کمتر توجه شده است. در این میان از ملافیض محمد کاتب آثار تاریخی متعدد بر جای مانده است و مراجع تاریخ‌نگارانه کاتب جزء منابع دسته اول در پژوهش‌های تاریخ معاصر افغانستان به حساب می‌رود؛ زیرا او یا خودش شاهد وقوع آن حوادث بوده یا با تکیه بر اسناد و شواهد آرشیویی دربار، به تاریخ‌نویسی اقدام کرده است. بنابراین لازم است پژوهش‌های عمیق و گسترده پیرامون بینش تاریخ‌نگاری او صورت گیرد.

همان‌طور که فیلسوفان می‌گویند در پشت رویدادهای تاریخی، اندیشه و تفکری وجود دارد که باید اهل تاریخ به آن دست یابند تا حقایق تاریخی روشن شود (استنفورد، ۱۳۸۴: ۱۲۴؛ ساثگیت، ۱۳۷۹: ۴۳). از این منظر اهمیت تحقیق حاضر آن است که اکثر آثار تاریخی کاتب جدیداً اقبال چاپ یافته و هنوز پیام‌های اصلی و زوایای پنهان آن همگانی نشده است.

کاتب مورخی گمنامی نیست که تاکنون درباره او بحثی نشده باشد. هر صاحب نظری از منظر خاص به او پرداخته است. از جمله مجموعه مقالاتی بزرگداشت کاتب در سال ۱۳۶۱ در زمان حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان، با نام یادنامه کاتب، به همت حسین نائل به چاپ رسید. در سال ۱۳۹۵ بنیاد اندیشه و انتشارات امیری همین مجموعه مقالات را به شمول کتاب نژاد نامه افغان اثر اصلی فیض محمد کاتب، تجدید چاپ کرد. مجموعه مقالات فوق غالباً به

معرفی آثار تاریخی کاتب و جایگاه آن در مراجع تاریخ‌نگارانه افغانستان متمرکز است. دومین سمینار پیرامون زندگی سیاسی و علمی کاتب از طرف ارگ ریاست جمهوری افغانستان در سال ۱۳۹۵ با همکاری بنیاد اندیشه دایر شد و مجموعه مقالاتی تحت عنوان کاتب پدر تاریخ‌نگاری افغانستان به همت حسین حیدر بیگی به چاپ رسید. مجموعه مقالات سمینار دوم بیشتر به حیات سیاسی کاتب توجه نموده است. عنوان مقالات فوق‌تر قرار ذیل است: «فیضی از فیوضات: در ذکر زندگی و احوالات ملافیض محمدکاتب هزاره»، «تجدید سنت یا اخذ تجدید» از علی امیری، «روش‌شناسی: آنال نگار شرقی در تاریخ‌نگاری معاصر افغانستان» از حسین بیانی، «جایگاه فیض محمدکاتب در نثر دری فارسی افغانستان» از ام‌فروه موسوی، «اندیشه سیاسی ملافیض محمدکاتب هزاره» از محمد باقر حسنی، «فیض محمد کاتب و آسیب‌های تاریخ‌نگاری افغانستان» از غلام رضا جاویدی، «کاتب و مشروطیت» از عبدالغفور لیوال، «بازتاب موقیبت زنان در سراج‌التواریخ» از محمد عارف محبی، «میراث مکتوب ملافیض محمد کاتب» از حسیب احسانی بهسودی، «روایت کاتب از مناسبات خشونت و قدرت در زمان عبدالرحمن» از امان‌الله فصیحی و «فعالیت سیاسی ملافیض محمدکاتب» از نصر‌الله علیزاده.

این مجموعه مقالات به همت حسین حیدر بیگی جمع‌آوری شده و توسط انتشارات بنیاد اندیشه منتشر شد. همان‌طور که از عنوان‌های مقالات فهمیده می‌شود از زوایای مختلف به زیست‌نامه علمی و حیات سیاسی فیض محمد کاتب پرداخته است، بناءً با مقاله حاضر زیاد همخوانی ندارد تفاوت این مقاله با پژوهش‌های فوق‌الذکر در نکات ذیل است:

۱. بسیاری از مقالات فوق‌الذکر در زمانی تدوین شده است که اکثر آثار تاریخی کاتب منتشر نشده بود و در دسترس همگان قرار نداشت؛

۲. مقالات فوق بیشتر متمرکز بر بخش‌های خاص از تاریخ‌نویسی کاتب است؛ اما نقش بینش کاتب در تاریخ‌نگاری او تا هنوز واکاوی نشده است. در حالی که تا بینش تاریخ‌نگاری کاتب، بررسی و نقد نشود، فهم روش تاریخ‌نگاری او ممکن نیست.

بنابراین با در نظر داشت موارد فوق، پرسش‌های تحقیق حاضر از این قرار است: بینش تاریخ‌نگاری کاتب دارای کدام ویژگی‌ها و چه تأثیری در تاریخ‌نگاری او داشته است؟ آیا کاتب تنها وقایع‌نگار دربار بوده یا دید آگاهانه و هدفمند به تاریخ داشته است؟ عقلانیت و خرد انتقادی در تاریخ‌نویسی او چگونه انعکاس یافته است؟ در این تحقیق با روش توصیفی تحلیلی با شیوه عام کتابخانه‌ای و با استفاده از آثار مکتوب ملافیض محمد کاتب، «نقش بینش کاتب در تاریخ‌نگاری او» را شناسایی کرده به سؤالات فوق پاسخ خواهیم داد.

حیات قلمی و فکری کاتب

فیض محمد کاتب به عنوان پدر تاریخ‌نگاری معاصر افغانستان یاد می‌شود. برای تبیین تاریخ‌نگاری او و جایگاهش در تاریخ معاصر افغانستان، لازم است قبل از همه حیات فکری نوشتاری او را بازخوانی کنیم. کاتب حدود یازده اثر تاریخی ادبی از خود بر جای گذاشت. اکنون تعدادی از آثار او در دسترس است و بسیاری هنوز اقبال چاپ نیافته است. تعداد زیادی از کتاب‌های دیگران به وسیله کاتب رونویسی و بازنویسی شده است که جز پنج عنوان کتاب استنساخ شده او، از بقیه خبری نیست (امیری، ۱۳۹۶: ۴۰).

زندگی کاتب را از حیث مصروفیت قلمی می‌توان به دو دوره مشخص تقسیم کرد:

دوره اول سال‌های (۱۳۱۰-۱۳۴۷ ق) را شامل می‌شود که کاتب به‌عنوان منشی و کاتب دربار سلطنتی وظیفه اجرا می‌کرد. در این دوره با نگارش آثار چون تحفة الحبيب در دو جلد، جلد اول آن به خط غلام قادر کاکری و جلد دوم آن به خط خود کاتب در آرشیو ملی محفوظ است. سراج التواریخ در چهار جلد، تاریخ حکمای متقدم، وقایع افغانستان در ۱۶ جزء (خطی)، فیضی از فیوضات (خطی)، امان التواریخ در هفت جلد، جلدهای اول، سوم، چهارم و هفتم آن به قلم کاتب نوشته شده و در آرشیو ملی موجود است. امان الانشاء، نخبة الجغرافیا و فقرات شرعیة از آثار وی است.

شاهکار این دوره، سراج التواریخ است که جلد اول آن شامل وقایع تاریخی افغانستان از (۱۷۴۷-۱۸۴۲ م) است؛ یعنی از آغاز تا ختم سلطنت «شاهان سدوزایی» در افغانستان. کاتب در پایان جلد اول می‌نگارد: «جلد اول کتاب سراج التواریخ که مشتمل است بر وقایع سلطنت پادشاهان سدوزایی، به اختتام رسید (کاتب، ۱۳۹۱، ۱: ۴۷۵). جلد دوم سراج التواریخ شامل وقایع تاریخی افغانستان از (۱۸۴۲-۱۸۸۰ م) است که از به قدرت رسیدن خاندان بارکزیایی تا آغاز سلطنت عبدالرحمن خان را گزارش می‌کند. جلد سوم در دو بخش جداگانه همراه با یک تمه در ذکر وقایع سلطنت عبدالرحمن و تمام جلد چهارم در سه بخش در ذکر وقایع سلطنت حبيب الله خان اختصاص دارد.

کاتب در این دوره شیوه مناظره و بینش شریعت مدارانه داشته است. سراج التواریخ، برآیند فریبهی بینش مناظره و شریعت مدارانه تاریخ‌نگاری او است. چنانکه عناوین کتاب‌های وی مشاهده می‌شود، در این زمان کاتب در مرحله جمع بندی و تدوین شواهد و مدارک تاریخی است، با توجه به محتوای آثارش، هنوز بینش انتقادی در منظومه فکری او تجلی نیافته است؛ زیرا محتوای آثار کاتب تحت سانسور شدید قرار داشته است. از این رو در پایان جلد اول سراج التواریخ

می نویسد:

از آغاز تا انجام از مطالعه ساطعه اعلی حضرت ذی درایت شرف گذارش یافته کسوت قبولیت پوشیده و چنان نظر تحقیق نموده به دست خط مبارک اصلاحات مدققانه نموده، امر چاپ کرد... میرزا عبدالطیف خان منشی که در بین امثال و رجال از فحول علمای افغانستان و سرآمد منشیانند از نظر دقت گذرانیده و دست خط و مهر صحت در اخیر هرجز کرده (کاتب، ۱۳۹۱، ۱: ۴۷۵).

دوره دوم حیات قلمی کاتب با نگارش دو کتاب «نژاد نامه افغان» و «تذکره الانقلاب» بعد از ختم حکومت امانی در سال ۱۹۲۹م. و با وفات کاتب در سال ۱۹۳۱م. به پایان می‌رسد. در این دوره آمیختگی بینش‌های دوگانه یا پختگی فکری و تکامل بینش تاریخی و تاریخ‌نگاری او به نمایش درمی‌آید. کتاب فیوضات که در دوران مأموریت کاتب به‌عنوان کارمند دولت نوشته شده، نیز با بینش انتقادی و تحلیلی نوشته شده و چون زمینه چاپ آن را نمی‌بیند، به سید مهدی فرخ سفیر وقت ایران در کابل تحویل می‌دهد. از فصلی که سید مهدی فرخ در کتاب خود آورده، پیدا است که کاتب داوری تلخ، گزنده و انتقادی در مورد شاهان و زمامداران افغانی داشته و امکان نشر آن اثر را در داخل افغانستان نمی‌دیده (امیری، ۱۳۹۶: ۴۰).

نکته با اهمیت در منظومه تاریخ‌نگاری کاتب این است که در تمام آثار تاریخی او، پیوستگی و تسلسل وقایع به صورت حرفه‌ای رعایت شده است. نژاد نامه افغان گویی در اواخر عمر کاتب نوشته شده است. چنانکه ایشان در ذیل معرفی فرقه سادات افغانستان می‌نگارد:

سادات کوه دامن و کوهستان کابل زیاد و همه معزز و رئیس قوم و به نام خواجه یاد شده، اکثر فتنه و آشوب به تحریک ایشان روی می‌دهد. از قبیل انقلاب پسر سقا و حمله دوم اشقیای اهالی شمالی و بس (کاتب، ۱۳۹۵: ۶۶).

در بخش معرفی فرقه تاجیک افغانستان می‌نگارد:

محمد ولی خان از اولاد ایشان در این زمان به رتبه و مقام وکیل امان الله خان نائل و واصل آمده در انقلاب پسر سقا متهم به غدر و خیانت و به امضاء زعمای ملت و علما محکوم به حبس ده سال گشت... از جمله اهالی شمالی کابل آتش افروز انقلاب شده ملک و دولت و مملکت و ملت را چنان دچار ذلت و نکبت ساختند که تا پنجاه سال به حال نخواهد آمد (همو: ۶۸).

این سخن کاتب می‌رساند که کتاب نژاد نامه افغان بعد از انقلاب حبیب الله کلکانی و سقوط دولت امانی تدوین شده است، اما در مقدمه جلد اول سراج‌التواریخ یادآور شده است بعد از تدوین مجلدات سراج، شرح حال طوایف و جغرافیای کشور نیز بدان ضمیمه خواهد کرد. بر اساس عرف تاریخ‌نگاری تحلیلی در ابتدای تاریخ سلسله‌ها و سرگذشت حکومت‌ها، باید از لحاظ نسب‌شناسی

و آنتروپولوژی، شیوه معیشت و آداب و رسوم اجتماعی ذکر شود، بعد به ترتیب و توالی وقایع بپردازد (هوریکهایمر، ۱۳۸۳: ۷۸؛ سروش، ۱۳۷۴: ۲۳۵). کاتب ظاهراً از این موضوع آگاهی داشته و متوجه این گسست در تاریخ‌نگاری خود بوده است. از این رو وعده این امر را در ختم مجلدات سراج‌التواریخ برای مخاطبین داده است.

چنانکه ذکر شد، کاتب رساله‌های تاریخی چون تذکر الانقلاب و نژاد نامه افغان را که در واقع ذیل و تکمله سراج‌التواریخ محسوب می‌شود، در پایان عمر خود نگاشته است. هر چند در تذکر الانقلاب طوری که از عنوان کتاب پیدا است، کاتب عوامل سقوط دولت امانی و چگونگی ظهور دولت نه ماهه حبیب الله کلکانی را نوشته است. در این زمان کاتب هیچ مأموریت و مسئولیت دولتی نداشته، فقط به عنوان ناظر، حوادث سال‌های (۱۳۰۷_۱۳۰۸ق) را با تفکر انتقادی نگاشته است. از این رو شیوه نگارشی وی بیشتر تحلیلی و انتقادی است. رویکرد انتقادی کاتب به وضع زمانه و تحولات تاریخی در این کتاب دیده می‌شود. در بخش بینش انتقادی این موضوع را بیشتر بازخواهیم کرد.

بینش تاریخی‌نگاری کاتب

کاتب در قریه زرد سنگ قره‌باغ از توابع ولایت غزنی (تخت‌گاه سلاطین غزنوی)، در یک خانواده طبقه متوسط در سال ۱۲۷۹ق. به دنیا آمد. گروه اجتماعی که کاتب بدان متعلق است، طایفه هزاره محمد خواجه، یکی از طوایف هزاره‌های افغانستان است. از نظر سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مناسبات خاصی بین هزاره‌ها و سلطنت آن زمان وجود داشت. کشمکش‌های سیاسی، تعصبات قومی و رقابت‌های فئودالی به بزرگ‌ترین چالش آن زمان تبدیل شده بود. از طرف دیگر سعید محمد پدر کاتب ریاست و وکالت مردم «محمد خواجه» منطقه ناهور ولایت غزنی را نیز داشته است. بدین دلیل خانواده کاتب به نحو درگیر منازعات اجتماعی بوده است. خواستگاه قومی و منطقه‌ای کاتب و رفتار استبدادی شاهان، در تکوین نگرش انتقادی وی تأثیر عمیق داشته است (مقدمه تذکر الانقلاب).

تعلق داشتن به طبقه اجتماعی مخالف حکومت همراه با سرکوب شدید و بی‌رحمانه، باعث تکوین نگرش انتقادی از وضعیت موجود در او شد. تحصیلات دینی در مدارس قندهار، لاهور و کابل نیز باعث ظهور و شکل‌گیری نگرش شریعت‌مدارانه در او شده است. در آثار کاتب مباحث نظری تاریخ، با توجه به شرایط زمانه و محیط تاریخ‌نگاری وی کمتر تبارز یافته است. از این منظر به مورخان پیشگام جهان اسلام مثل ابوریحان، مسکویه و ابن‌خلدون نمی‌رسد. این مورخان

جهان اسلام بخاطر پرداختن به رویکردهای نظری تاریخ بر فیض محمد کاتب برتری دارند؛ اما باید علاوه نمود رویکردهای تئوریک تاریخ در لابلای متن آثار او به وفور قابل مشاهده است. متخصصان دانش تاریخ می‌توانند با تحلیل روایت‌هایش، منظومه فکری کاتب را تبیین نمایند. کاتب زمان را عامل اتصال دهنده گذشته، اکنون و آینده توصیف می‌کند. فقدان دانش تاریخ از یک جامعه باعث فراموشی کارکرد گذشته می‌شود.

نگرش تاریخ‌نگاری کاتب از دو بعد انسان‌شناسی و عبرت‌گرفتن از گذشتگان قابل تحلیل است. همان‌طور که اندیشمندان معتقد است از منظر انسان‌شناسی تاریخ به انسان می‌آموزد که او کیست؟ (ادواردز، ۱۷۸: ۱۳۷۵؛ جیکنز، ۱۳۸۴: ۹۳) فیض محمد کاتب نیز تاریخ را مایه عبرت آموزی می‌داند و معتقد است که اگر تاریخ نبود، چهره خائن و خادم قابل شناخت نبود. او می‌گوید آیندگان نباید زمام دولت را به دست ناهالان بسپارد و در پی سقوط دولت امانی می‌نویسد:

تا این‌جا اسباب انقلاب و اوضاع انقلابیون مجماً بر سبیل اختصار صورت نگارش یافته، از این به بعد هر واقعه را در روز وقوع آن نگار داده و به یاد می‌گذارم تا عبرت منور الفکران ذی حس و وجدان از منته آینه بوده، از سوء اقدامات در امور اجتناب ورزند و رئیس و مرئوس حالت شأن و صداقت و فریب و غدر و خیانت اشخاص را به اعتبار و امتحان محقق داشته، از کسانی که نجابت ذاتی و ارومت خاندانی نداشته باشند، دامن عزم برچینند و زمام هم‌ام‌جمهور را به کف اقتدار ایشان ندهد، فاعل مایشاء جاعل ما یرید قرار ندهند (کاتب، ۱۳۹۲: ۴۴).

از منظر عبرت آموزی او بر این عقیده است در طول تاریخ دولت‌های مختلف یکی پشت سر دیگر آمده و رفته‌اند؛ در این میان تنها دولت‌های که مایه سعادت جامعه را فراهم نموده است با نیک نامی یاد می‌شود؛ حکومت‌های که موفق به اتخاذ روش «مدینه فاضله» جهت مدیریت جامعه شده است می‌تواند الگوی مفید برای امروز باشد. او مهم‌ترین عامل شکست دولت امانی را فاصله گرفتن امان‌الله خان از سیاست فاضله می‌داند و می‌گوید:

سوء اقدامات امیر امان‌الله خان و وزرای خوآن او در اجرائات امور سیاسیه و اقتصادیه و تنظیمیه و انضباطیه و قضائیه و اخلاقیه و حقوقیه و جزائیه باعث تنفر طبایع عامه گردید، همه را از شاهراه اطاعت و متابعت به سوی سیاه چاه غوایت و بغاوت کشانید. زیرا امیر موصوف از مصاحبت و مؤانست و دوام مجالست با محمود بیگ طرزی و محمود سامی حله معروف به افندی و غیره افسران قشون و معلمین ترک عثمانی ره‌گرای خلاف شعائر اسلامی شده، در سیاست مدن ترک شیوه و شأن مدینه فاضله نمود (همو: ۱).

در متن فوق کاتب روش حکومت‌داری مُدُن «مدینه فاضله» را با عناصری چون جایگاه مردم

و شعایر اسلامی پیوند می‌دهد و یکی از عوامل سقوط دولت امان الله را عدم پیروی از اصول شریعت می‌داند و بینش شریعت باوری او در تحلیل تاریخی‌اش بازتاب یافته است. کاتب رضایت مردم و رعایت اصول دینی را شرط قوام حکومت می‌داند. هرگاه دولتی از این دو اصل؛ یعنی نقش مردم و اصول شریعت فاصله بگیرد، زوالش اجتناب‌ناپذیر است. بنابراین به تعبیر برابیان دانش تاریخ در زندگی اجتماعی، الگوهای عملی و راهکارهای عینی را ارائه می‌دهد و از تخیلات و اوهام پردازی به دور است؛ زیرا واقع‌گرایی مهم‌ترین شیوه فرمانروایی در یک کشور و جامعه به شمار می‌رود (برایان، ۱۳۸۱: ۶۵).

برای ملافیض محمد کاتب دانش تاریخ، خالی از گسست نیست؛ بلکه تاریخ مجموعه‌ای از زوال‌ها و سقوط‌ها است؛ اما مهم‌ترین اصل شناسایی نقاط عطف تاریخی است. از این‌رو سرزمین‌های متفاوت نقاط عطف مختلف تاریخی دارد. برای مثال یهودیان ساخت بیت المقدس، یونانیان از زمان فلیپ پدر اسکندر و اعراب جاهلی وقایعی مهمی چون عام‌الفیل، جنگ فجار را مبدأ تاریخ خود قرار داده‌اند (سجادی و عالم زاده، ۱۳۷۵: ۷، ۳۴).

در نگاه کاتب افغانستان بعد از سال ۱۷۴۷ م. و تشکیل دولت احمد شاه ابدالی در قندهار، وارد مرحله جدید تاریخی می‌شود و هویت جداگانه می‌یابد. بدین لحاظ آن سال را مبدأ تاریخ‌نگاری خویش قرار داده است؛ زیرا کاتب بین تاریخ به معنای تقویم و تاریخ به معنای دانش تمایز قائل نشده و «دگرگونی دولت‌ها» را به عنوان مبدأ تاریخ‌نگاری خویش قرار داده است. بر خلاف سایر تاریخ‌نگاران افغانستانی مانند غبار، فرهنگ و دیگران که تلاش کرده‌اند، تاریخ ایدئولوژیک و ناسیونالیستی بنگارد و در تحلیل رویدادهای معاصر، پیش فرض تاریخ کهن افغانستان را در نظر بگیرد؛ اما کاتب درصدد آن نیست که تاریخ معاصر افغانستان را با عینک افغانستان عصر آریانا و خراسان بنگرد و پیش فرض ذهنی برای تاریخ‌نگاری خود قائل باشد. او اجازه می‌دهد هر سخن در جایش گفته شود و هر کار در زمانش صورت بگیرد.

بسیاری از پژوهشگران معتقدند در تاریخ‌نویسی ناسیونالیستی و خواستگاه‌گرا، نقطه آغاز و خاستگاه که به سهم خود توهمی و غیر عقلانی است، بسیار مهم بوده و باید در سراسر و تا پایان تاریخ امتداد پیدا کند. حقایق دیگر حق ظهور و بروز در این مسیر را ندارد و در این نوع تاریخ‌نویسی، ایدئولوژی بر حقیقت مقدم است (امیری، ۱۳۹۰: ۲۸) اما در تاریخ‌نگاری کاتب این پیش فرض وجود ندارد. او در هر مقطع زمانی و مکانی اجازه ظهور و بروز حقایق را می‌دهد؛ اما باید اعتراف کرد که برای درک بهتر و بیشتر تاریخ‌نویسی کاتب و بینش تاریخی او، باید به تحلیل و حدسیات نیز متوسل شد.

کاتب به عنوان کارمند دولتی بخش بزرگی از عمر هفتاد ساله خود را صرف تدوین و نگارش تاریخ کرد (حیدریگی، ۱۳۹۶: ۱۲). او هم مثل سایر مورخان درباری و سلطنتی حیات قلمی خویش را برای ثبت تحولات سیاسی افغانستان و انتقال الگوهای حکومت‌داری برای نسل‌های بعدی وقف کرد و میراث ماندگاری بر جای گذاشت. بنابراین با قاطعیت می‌توان نوشت تاریخ‌نگاری وی در تداوم تاریخ‌نگاری سنتی است؛ اما با نگاهی تخصصی به آثار کاتب از جمله «تذکر الانقلاب»، نقش کاتب در تاریخ‌نگاری معاصر افغانستان فراتر از تاریخ‌نویسی درباری و سنتی است. وجه بارز تفاوت تاریخ‌نگاری او از تاریخ‌نگاری سنتی، تحلیل رخدادها بر پایه تعلیل همه جانبه و توصیف رویداد با نگرش انتقادی است.

به اعتقاد کالینگوود بینش انتقادی در دانش تاریخ: «بررسی انتقادی عملکرد ساختارها در یک جامعه برای ارائه الگوهای مناسب و عملیاتی شده می‌باشد» (کالینگوود، ۱۳۷۵: ۲۱۷). به نظر والش تاریخ‌نگاری با رویکرد انتقادی از توصیف محض رویدادها فراتر رفته؛ بلکه پیام‌های نهفته در پشت رویداد نیز تبیین می‌شود. این رویکرد تبیینی به تنهای اهمیت ندارد، نکته متمایز این نگرش انتقادی، طرح راهکاری نوین برای خواننده است (والش، ۱۳۶۳: ۷۶).

چنانکه برخی اندیشمندان معتقد است: «لازمه نگرش انتقادی داشتن طرح آرمانی در ذهن درباره امور جامعه است و به خاطر مطابقت نداشتن طرح ذهنی و آرمانی با واقعیت‌های موجود، عکس العمل انتقادی به روش‌های گوناگون ظاهر می‌شود» (هیوز، ۱۳۷۳: ۶۶). بنده باور دارم فیض محمد کاتب طرح یک حکومت آرمانی و جامعه اخلاق مدار را در ذهنش دسته بندی کرده بود این نکته در موارد زیادی به طور صریح و در موارد دیگر به شکل تلویحی بیان شده است چنانکه از حوادث ناگواری دوران کودکی و جوانی خویش با حسرت یاد می‌کند. کاتب در جلد دوم تحفة الحیب، ذیل وقایع ۱۲۹۷ ق، از شرکت خودش در جنگی خونین قومی که در قره باغ ولایت غزنی به وقوع پیوست حکایت می‌کند. هر چند کاتب به عنوان یک گزارشگر حرفه‌ای عمل کرده و از قضاوت‌های جانبدارانه پرهیز می‌کند، ولی تاریخ سیاسی افغانستان آن روزها شاهد قتل و کشتارهای بی‌رحمانه قومی و مذهبی بوده که بدون تردید در تکوین شخصیت و ذهنیت کاتب فوق‌العاده تأثیر گذار بوده است. او درباره جنگ قره باغ می‌نگارد:

و در این شب محرر اوراق هذا بر فراز برج قلعه عمرخان به امر پاسداری قیام داشت و تا ثلث شب نایره جنگ و صدای تفنگ در پیرامون قلعه محصوره بر پا بوده تا گوله و باروت قلعگیان بالکلیه تمام گشت. آن‌گاه یورش برده قلعه را مسخر کردند و همه هزاره‌ها را از دم تیغ انتقام گذرانیده، زن‌های مردم سکنه قلعه را اسیر نمودند (کاتب، ۱۳۹۳: ۸۶۸).

کاتب در زمان مأموریت رسمی خود به عنوان تاریخ‌نگار دربار حبیب‌الله خان، هنگام کتابت وقایع عصر عبدالرحمن خان، حوادث تلخ و شکننده را روایت می‌کند که با گذشت ۱۵۰ سال از آن وقایع، وقت سراج‌التواریخ را بخوانیم، از شدت ظلم و شکنجه، استبداد و بی‌عدالتی قلب انسان آتش می‌گیرد. کاتب درست در این زمان دوران کودکی و نوجوانی خود را سپری می‌کند و شاهد عینی حوادث و رخدادهای آن عصر است. از سوی دیگر او شاهد کشتار و برده‌گیری قوم و قبیله خود در بازارهای افغانستان بوده (کاتب، ۱۳۹۱، ۳، بخش ۲: ۳۲۰-۲۲۷) و در زمان حبیب‌الله خان هنگام صدور فرمانی مبنی بر لغوی بردگی هزاره‌ها و بازگشت بسیاری از تبعیدیان دوران حکومت عبدالرحمن از خارج، کاتب نمی‌تواند بی‌تفاوت به این قضایا برخورد کند.

کاتب آرمان شهر خود را در دوران کوتاه و پرتلاطم نهضت مشروطه خواهی امان‌الله یافت؛ زیرا امان‌الله به عنوان سلطان غازی، داعیه‌دار استقلال و به وجود آورنده اصلاحات اجتماعی و فرهنگی، شکست دهنده بریتانیا، زبانزد عام و خاص شده بود. از بُعد فرهنگی چنین می‌شود دریافت که کاتب با نگارش کتاب چند جلدی امان‌التواریخ، به عمیق‌ترین خصوصیت فرهنگی جامعه افغانستان؛ یعنی «مقاومت و ستیز در برابر بیگانگان» را برای مخاطبانش ارائه کرده است. طرح این خصوصیت فرهنگی، وقت امکان‌پذیر است که ذهن و فکر تاریخ‌نگار از انسجام نیرومندی تمدنی هویتی برخوردار باشد. کتاب امان‌التواریخ کاتب برآیند بینش انتقادی آرمانگری کاتب و کتاب تذکر انقلاب دستاورد دوره پس از سقوط دولت امانی است؛ اما دوره زودگذر جنبش مشروطیت امانی، نیز با زبان تند و گزنده کاتب داوری شده است.

کاتب در کتاب تذکر انقلاب عصر حکمروایی امان‌الله را نقد کرده، از اقدامات ناسنجیده امیر موصوف می‌نگارد:

از سوء اقدامات امیر امان‌الله خان... در امور تنظیمیه، قوانین عدیده گذارده و مأمورین کشوری و لشکری را که هیچ یک زانوی تحصیل نزد معلمی خم نکرده و به جز خصایل رذیله جهالت، دیگر چیزی نیاموخته بودند، امر به اجرای امور مقننه قانونیه کرد و ایشان چه از اغراض شخصی و چه از خواهشات نفسانی، راهی بیرون از شرع و قانون که سراپا اخذ رشوت و نسبت به دولت غدر و خیانت نمود، پیمودن گرفتند (کاتب، ۱۳۹۲: ۱۲).

کاتب در متن فوق یکی از سوء اقدامات امان‌الله را گم‌کردن افراد بی‌سواد در پست‌های حقوقی یادآوری می‌کند که به جز از رشوه و سوء استفاده از امور و اموال دولتی کاری نداشتند. در واقع مسئول درجه اول این وضعیت عدم تدبیر و درایت امیر است. در ادامه کاتب وضع اداری و حکومت‌داری امان‌الله را این‌گونه به نقد می‌کشد:

در انضباطیه از عدم درایت اولیای امور و وجود حماقت در فطرت و شعورشان که همگان شریک دزد و رفیق قافله بودند، مسالک صورت مهالک و معابر هیات مقابر به خود گرفته، قتل و غارت و سرقت رونق یافت (همو: ۱۲).

کاتب در کنار انتقادات شدید و تند که از سوء اقدامات امان الله خان می‌کند، جنبه‌های مثبت و کارکردهای سودمند امیر را نیز تذکر می‌دهد و می‌نگارد:

خدمات بزرگی نسبت به مملکت و ملت افغانستان از قبیل حصول استقلال و معاهدات با دول معظمه و تأسیس مکاتب علوم و فنون متنوعه و حاضر آوردن اقسام ماشین‌ها و فابریکه‌های صنایع نفیسه و اشیای مستظرفه و غیره نمود (همان: ۱۳).

کاتب تنها از امیر و نهاد سلطنت به گونه انتقادی نمی‌گوید، بلکه علما و متولیان دینی را نیز نکوهش می‌کند؛ به عبارت دیگر بینش شریعت مدارانه او، مانع نگاه انتقادی به علما و متولیان دینی نمی‌شود. او می‌نویسد:

هنگام توشیح نظام‌نامه جزای عمومی... به مشاهده و مطالعه برخی از ملا نمایان عاری از فقاقت افتاده، آن‌ها را در ضمیر مکیدت و خدیعت تخمیر خود جهت اغوای عامه و القای ایشان در وقتی به بغاوت و طغیان نگاه داشتند (همان: ۱۳).

فیض محمد کاتب در فرایند آسیب‌شناسی یک جامعه، از نقش شکننده نهاد قدرت و شاه تنها نمی‌گوید؛ بلکه رویکرد انتقادی به کردار سایر گروه‌های اجتماعی از قبیل روحانیون، اشراف و عوام نشان دهنده طرح ذهنی و آرمانی از یک جامعه ایدئال است. وی با الگوسازی برخی افراد مطلوب، در تلاش است بین رفتار افراد به گونه‌ای مقایسه‌ای، داوری کند و از منظر دیگر به نقد کارنامه اشخاص بپردازد. در آثار کاتب رویکرد انتقادی منحصر به افراد و گروه‌های خاصی نیست، بلکه از چالش‌های فرهنگی تا ناکارآمدی سیاسی، از طمع ورزی شخصی تا آسیب‌پذیری نهادها را پوشش می‌دهد.

بینش انتقادی کاتب بازگو کننده حوادث طنزگونه و آبرونیک قصه تاریخ معاصر افغانستان است. کاتب در تلاش است بین طمع ورزی افراد و زوال اخلاقی جامعه افغانستان پیوند ارگانیک برقرار نماید. از این‌رو کاتب در مورد طمع ورزی حبیب الله کلکانی به ثروت و قدرت می‌نویسد: حبیب الله کلکانی بعد از سبک دوش شدن از خدمت عسکری توان تهیه مخارج زندگی خود را نداشت، با عده دیگر از هم‌فکرانش دست به سرقت و راه‌گیری می‌زد: «آنان به قتل جان و نهیب مال مسلمانان پرداختن و سه سال در مغارات جبال و نشیب و فراز سهال و تلال و روز ذلت و زحمت و به سرقت به شب خوف و یأس و هراس از عقوبت حکومت بسر برده...» (کاتب، ۱۳۹۲: ۱۵).

زبان کاتب تند، صریح و زنده است. او در افشای حقیقت هیچ ملاحظه‌ای ندارد چهره و رفتار آدم‌ها را بی‌پرده، به تصویر می‌کشد. چنانکه بعد از به قدرت رسیدن حبیب‌الله کلکانی، در جای دیگر می‌نویسد: «کتاب نام‌نویس مکتب مستورات را احضار فرموده، شهرت داد که همه را به توت خوران و دزدان و سر و پا برهنگان کوهدامن و کوهستان به زنی دهد» (همان: ۳۸)؛ یعنی تمام شاگردان لیسه مستورات که اولین مکتب نسوان در تاریخ افغانستان است، به دستور حبیب‌الله کلکانی امر به تزویج با مردم کوهدامن می‌شود. در جای دیگر می‌نویسد:

حبیب‌الله و سید حسین تمام بیت المال را که با خون دل و رنج جگر و عرق جبین در طی پنجاه سال برای روز مبادا جمع‌آوری شده بود، همه را غارت کرده و به یغما برد، اسلحه و قورخانه دولت را که برای دفاع از سرزمین در مقابل خارجی‌ها تدبیر شده از آرک به کوهستان و کوهدامن انتقال دادند. با وجود این که این دو تا در ظاهر ادعای مسلمانی می‌کرد؛ اما مال و متاع عامه مردم مورد دستبرد افراد و اشخاص کوهدامن قرار گرفت (همو: ۳۸-۳۹).

تحلیل انتقادی ملافیض محمد کاتب دیدی پیچیده و در عین حال غم‌انگیز از تاریخ شورش حبیب‌الله کلکانی به دست می‌دهد که نهاد قدرت و سلطنت زمینه برای آزمندی‌های قدرت طلبان شده است. نهادها و ساختارها چگونه به دست ناهلان تخریب شده است. وی توصیفی می‌کند چگونه افراد ناکارآمد و نالایق با تمام نقص‌ها، در کامل‌ترین مقام‌ها جا گرفته‌اند. او با مهارت تمام نشان می‌دهد که چگونه فساد اخلاقی، سیاسی و اقتصادی به بی‌عملی و انفعال کامل کارگزاران می‌انجامد:

جور و ستم حبیب‌الله کلکانی و قشون او بر اهالی کابل از قبیل آدم را زنده قطعه قطعه کردن و زنان و دختران و پسران را در اتاق‌های مفاسقه زنا و لواط کشیدن و مردم را به اتهام اموری که موجب تعزیر خفیفی نیستند به دار کشیدن (همو: ۱۱۰-۱۱۱).

نگارنده معتقد است که بینش تاریخ‌نگاری کاتب، سراسر تحلیلی و انتقادی؛ اما در سراج‌التواریخ به گونه حرفه‌ای و پنهانی است. چون کاتب در این زمان سخت تحت سانسور قرار داشت؛ اما در تذکر الانقلاب بینش انتقادی کاتب صریح و بی‌پرده ظاهر می‌شود و در تبیین حقیقت هیچ ابایی نمی‌ورزد.

باید افزود نگرش انتقادی کاتب با نظریات انتقادی مدرن غربی هرگز قابل مقایسه نیست؛ ولی می‌توان اظهار داشت نگاه انتقادی کاتب منسجم و از پیش اندیشیده است. بنده بینش کاتب را از حیث تحلیل و خرد تاریخی هم‌سطح و هم‌سویه بسیاری از تاریخ‌نگاران معروف جهان اسلام می‌دانم. بدون تردید کاتب یگانه میراث‌دار روش تاریخ‌نگاری بی‌هقی در سرزمین به نام افغانستان

است. چنانکه تاریخ‌نگاری بی‌هقی متمرکز بر رقابت و ستیز دو جناح قدرت (پدران و پسران) است، با اطمینان می‌توان پی‌برد اوج تحلیل فیض محمد کاتب در تبیین استبداد قومی و قبیله‌ای افغانستان و درگیری جناح‌های مختلف قدرت متمرکز است. از این رو ملافیض محمد کاتب را مورخ دوران انحطاط فرهنگ بدانیم که با تمام توان به تبیین زوال اخلاق و تمدن در این سرزمین پرداخته و اصلاحات شتاب‌زده امان الله نتوانست او را باورمند سازد؛ زیرا وی به زوال برگشت‌ناپذیر ارزش‌های اخلاقی و فرهنگی در این کشور پی برده بود. اکنون بعد از گذشت صد سال ما هنوز در مسیر بازگشت به زوال تمدنی قرار نگرفتیم.

ب- بینش شریعت مدار

منظور از بینش شریعت مدارانه این است که بینش دینی ملافیض محمد کاتب چقدر در تاریخ‌نگاری وی تجلی یافته و تأثیرگذار بوده است. با توجه بر این که حوزه تحصیلات کاتب دینی بوده و در دوران امانی بارها به عنوان تصحیح‌کننده قوانین از نگاه شریعت مأموریت پیدا کرده است. همان طور که قبلاً ذکر شد، کاتب در تذکر الانقلاب یکی از عوامل سقوط دولت امانی را فاصله گرفتن امان الله خان از روش سیاسی مدینه فاضله و نزدیکی با محمود طرزی و سایر معلمین ترک عثمانی که راه خلاف شعایر اسلامی را پیش گرفته بودند، می‌داند و مصداق سیاست به روش مدینه فاضله را با استدلال آیه کریمه «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» تفسیر می‌کند. در ادامه می‌نویسد: امان الله خان طریق ریاست یکی از انواع شش‌گانه مُدُن جاهله چون: ۱. مدینه ضرورت ۲. مدینه نزالت ۳. مدینه خست ۴. مدینه کرامت ۵. مدینه غلبت ۶. مدینه حریت پیش گرفت (مقدمه تذکر الانقلاب).

کاتب پیرامون نحوه سیاست به روش مدینه فاضله و جاهله در جاهای مختلف آثارش اشاره می‌کند. در نتیجه می‌توان بینش شریعت مدارانه او را فهمید. مدینه فاضله به نظر او عصر پیامبر و خلفای راشدین است؛ اما شیوه حکومت‌داری افغانان عصر خودش را مدینه جاهله می‌داند. در جای دیگر می‌نگارد، زعمای افغانه هر شرارت و خبائث که پیرامون کشوری و لشکری انتقاد می‌افتاد، حمل بر دخالت دولت بریتانیا می‌کند. از جمله در پی قتل عام قزلباش‌های قندهار، بجای مجازات عاملین این رویداد آن را حمل بر دخالت انگلیسی‌ها که کیش نصرانیت داشت نمودند. بی‌خبر از این که دولت بریتانیا از رقابت که با دولت روس دارد، افغانستان را سد آهنین در مقابل حمله رقیب خود پنداشته، در قوت و استحکام افغانه و مملکت ایشان جد و جهد کافی مبذول می‌دارند. کاتب در ادامه می‌نویسد:

باری اگر تصوّر و تفهّم مظهرین این‌گونه افواها و واهیات خیالیه از مأخذ صحیحه و مدرک

متقنه و مطابق واقع باشد. همانا برهان قاطع بر عدم دیانت و وجود جهالت و ضلالت خود رؤسا و مرئوسین افغانه خواهد بود. چه اغوای و القای دولت انگلیس با ادعای دیانت و اسلامیت افغانان که در ظاهر دارند، راست نمی‌آید؛ زیرا اگر پایبند دین و رهگرای شریعت سیدالمرسلین بوده، آیه کریمه: «یا ایها الذین آمنوا لاتتخذوا الیهود و النصارى اولیاء بعضهم اولیاء بعضٍ و من هم یتولهم منکم فانه منہمان اللہ لایہدی القوم الظالمین» را در قرآن خوانده و یا از ملاً شنیده باشند، هرگز قبول تحریک و ترغیب دولت انگلیس را که کیش نصرانیت دارد، نمی‌کند؛ و اگر بیذیرند نتیجه صغرا و کبرای ادعای دیانتشان عدم اسلامیت خواهد بود (همو: ۳۲).

کاتب به عنوان یکی از اشخاص صاحب نفوذ در بین هزاره‌ها و متعلق به مذهب تشیع، در طول دبیری و مأموریتش بارها از حکم تکفیر و ارتداد اهل تشیع توسط مولوی‌های اهل سنت و جماعت یا به دستور زمامداران وقت یادآوری کرده و از خودش به عنوان مدافع مذهبی از این امر یاد کرده است؛ اما نگرش شریعت مداری او تا جایی که نگارنده تحقیق کرده است، منجر به قضاوت‌های مذهبی نشده است. مطالعات دینی و مذهبی کاتب بیشتر حیثیت دفاعی در مقابل رفتارهای تندروانه اهل سنت بوده تا وسیله داوری دینی.

نگرش شریعت مدارانه کاتب در پی تغییر مذهب برخی از اهل تشیع افغانستان در نتیجه فشارهای سیاسی قابل بازخوانی است. او تعصب مذهبی اهل سنت افغانستان را بخاطر آزار تشیع با قصد تقرب خداوند با نگرش خردمندانه نقد کرده می‌نویسد:

اینان جماعتی حنفی مذهب بودند و با مذهب تشیع دشمنی می‌کردن و به خیال خود با آزاری که به اهل تشیع می‌رسانیدند به خداوند نزدیک می‌شدند. اصحاب تشیع را به انواع بلا در تمام شهرهای افغانستان گرفتار کردند (کاتب، ۱۳۹۵: ۷).

او در ادامه تغییر مذهب تعداد از اهل تشیع افغانستان را این‌گونه بازخوانی می‌کند: «آنان از روی ترس بخاطر نجات حیات خویش دست به چنین عملی زدند، نه به خاطر مذهب اهل سنت را حقیقت تلقی نمایند». کاتب فرمانی که به مهر و امضای عبدالرحمن خان برای تسخیر هزارستان مبنی بر کافر و بی‌دین خواندن هزاره‌های افغانستان صادر شد و اجازه تصرف بر مال و عیال مردم آن نواحی را به سپاهیان و لشکر دولتی عشایر و قبایل داده شد، با تحلیل خردمندانه در سراج‌التواریخ گنجانده است. او عین فرمان را بدون دخل و تصرف روایت کرده است:

چون کفر اشرار هزاره دایه و فولاد، زاوولی و سلطان احمد و ارزگان و غیره به جایی رسید که بر جمیع غازیان و مسلمانان حکم می‌شود که در قلع و قمع بنیاد این بی‌دینان که اثری از ایشان در آن محال و خلال جبال نماند و املاک ایشان در بین اقوام غلجایی و درانی تقسیم شود (کاتب،

۱۳۹۱، ۳، بخش ۱: ۹۳۴-۹۳۷؛ همان بخش ۲: ۱۰۸۴).

البته قلم کاتب در مورد عقاید برخی از ملاهای اهل تشیع نیز گزنده و نیش دار است که این امر ناشی از همان اصل بی‌طرفی مورخ یا بینش عقلانی وی در تاریخ‌نگاری حکایت می‌کند. به طور مثال او بلوایی را که سیدی از سادات کُتر بعد از سقوط دولت امانی به راه انداخت، با خردمندی خاص به نقد کشیده و آن را «ادعای مزخرف» می‌خواند:

او بیرقی را به نشان محراب و منبر به نام امیر امان الله خان برافراخته در افواه سمر و مشتهر ساخت که جدم علی مرتضی در عالم رؤیا به من القاء فرموده است که بیرق امیر امان الله خان را برافرازم و از شهرت این ادعای مزخرف اهالی شهر دسته دسته به دیدن آن رفته، ولوله به خاص و عام افتاد» (کاتب، ۱۳۹۲: ۴۵).

تدوین کتاب تاریخ حکمای متقدم (از آدم تا خاتم) که در واقع تاریخ گذرای انبیای الهی است و توظیف او به عنوان مصحح قوانین و نظام‌نامه‌ها، طبق احکام شریعت ناشی از تخصص وی در امر شریعت است.

ملافیض محمد کاتب با وجود داشتن نگرش شریعت باوری؛ اما هرگز در تحلیل‌های تاریخی خود به قضا و قدر توسل نجسته است. رویکرد مشیت باوری او در تبیین حوادث تاریخی نسبت به سنت تاریخ‌نگاری جهان اسلام بسیار کم‌رنگ است. در مقایسه با منشی محمود الحسینی عنصر مشیت باوری در کانون فکری کاتب چندان جایگاهی ندارد؛ بلکه تعلیل حوادث در تاریخ نویسی او بر پایه عمل انسانی از اهمیت فوق‌العاده برخوردار است؛ از این رو توجه کاتب به جزئیات حوادث تاریخی و پی بردن به علت‌های مختلف واقعه ستودنی است. کاربرد آیات و روایات از باب سنت نصیحت باوری منعکس شده است نه مقدس‌سازی حوادث تاریخی. باید افزود کاتب منکر مقدرات نیست؛ اما روند تاریخ‌نگاری وی از سلطه مشیت باوری نجات یافته است. چنانکه در بالا ذکر شد، او زمامداران افغانه را مورد نکوهش قرار داده می‌گوید: «آن‌ها بجای این که هر عمل و رفتار قبیحه خویش را قبول کنند، آن را حمل بر تقدیر یا دخالت عناصر دیگر می‌کنند».

کاتب فضای گفتمانی آن روز جامعه افغانستان را که هر امری را حواله به تقدیر و سرنوشت می‌کرد، نقد می‌کند:

با این همه عاجز شوند، گوید مقدرات است چنان‌چه بعد از شکست دولت امانی در پی عدم وفاداری شهریان کابل و ظلم و تعدی و بی‌ناموسی بچه سقا شهریان کابل، بدون این که رفتار وحشیانه کوه‌دانیان را محکوم کنند، تسلط آن‌ها را حمل بر تقدیرشان می‌کردند (همو: ۴۱).

نتیجه مباحث این که تحلیل تاریخ‌نگاری کاتب و فهم رویکردهای نظری او بدون ارزیابی بینش‌های تاریخ‌نویسی او ممکن به نظر نمی‌رسد. مؤلفه‌های نگرشی او (انتقادی تحلیلی و شریعت‌مدار) به گونه با هم آمیزش یافته است که تمایز و تفکیک آن غیر ممکن نیست؛ اما بسیار دشوار به نظر می‌رسد. جایگاه هرکدام این نگرش‌ها در آثار تاریخی کاتب متمایز است؛ از این‌رو ظهور مؤلفه‌های نگرشی سه‌گانه او با توجه به موقعیت زمانی و مکانی نگارش تاریخ، گاهی بسیار برجسته است و زمانی سیر نزولی دارد؛ مثلاً در سراج‌التواریخ بینش شریعت‌مداری و در تذکر الانقلاب نگرش انتقادی وی بازتاب یافته است.

ج- بینش خردگرایی

منظور از بینش خردگرایی در تاریخ، تبیین فلسفی، درک عقلانی رویدادها و علت‌یابی پدیده‌ها است. به تعبیر دیگر تحلیل عینی ساختارهای یک واقعه تاریخی و شناخت و شناساندن زمینه‌ها و علل بروز آن است (آیین‌وند، ۱۳۶۴: ۱۸) برخی از پژوهشگران تبیین عقلانی رویدادهای تاریخی را در مقابل سنت تقدیرگرایی به کار برده‌اند که در تاریخ‌نویسی روایی مرسوم بوده است (همو: ۳۵). همان‌گونه که قبلاً یاد شد، رویکرد عقلانی به سنت تاریخ‌نویسی با مسعودی و ابن‌خلدون در جهان اسلام و در غرب بعد از ولتر آغاز شد (مفتخری، ۱۳۹۰: ۵۶؛ غفاری، ۱۳۷۸: ۴۵۵)؛ اما در حوزه تمدنی خراسان، بیهقی دبیر بیش از همه این سنت را در حوزه زبان فارسی نهادینه کرد. کسانی که از کاتب به عنوان بیهقی ثانی نام برده‌اند، بدون تردید منظورشان تشابهات و همسانی‌های این دو در مبحث عقلانیت در تاریخ است، نه چیزی دیگر. اگر عقل مهم‌ترین معیار در سنجش صحت و سقم روایات تاریخی نزد بیهقی جایگاه والایی دارد، رویکرد تطبیقی و اهمیت آن در بینش تاریخ‌نگاری کاتب نیز از اهمیت بالایی برخوردار است. عقلانیت در منظومه تاریخ‌نگاری کاتب را می‌توان از زوایای مختلف ارزیابی کرد؛ اما نگارنده این موضوع را از سه زاویه زیر تحلیل می‌کند:

۱- تبیین و دست‌یابی به حقیقت با ابزار چون عقل، نه توسل جستن به تقدیر، تصادف، ایدئولوژی و سایر امور ازلی؛

۲- تبیین جزئیات داده‌های تاریخی بدون در نظر داشت سود و زیان آن داده‌ها یا عنصر گزینش در تاریخ؛

۳- گستره استفاده از منابع قابل اعتماد و استناد تاریخی.

چنانکه ذکر شد، با وجود آن که کاتب تحصیلات دینی نیز داشت؛ اما اندیشه دینی او هیچ‌گاه باعث نشد که عنصر مشیت‌گرایی را وارد تاریخ کند. او جریان تحولات تاریخی را در نتیجه کنش و

واکنش اعمال انسانی می‌بیند و در بررسی صحت و سقم روایت‌های تاریخی با استفاده از ابزارهایی چون عقل و تبیین علی و معلولی رویدادها می‌پردازد. به طور مثال شورش حبیب الله کلکانی را در پی سقوط دولت مستعجل امانی، برآیند عمل کرد شتاب‌زده امان الله خان می‌داند، نه اراده و مشیت الهی (کاتب، ۱۳۹۲: ۱۲-۱۳). همین طور شهریان کابل زمانی که از شکنجه و رفتار ظالمانه حکومت سکوی به ستوه آمدند، تسلط او را حمل بر سوء اراده نسبت به امیر امان الله می‌کند، نه بر مشیت و تقدیر الهی (همو: ۴۱).

کاتب تاریخ‌نگار سقوط و زوال سلسله شاهان افغانستانی است؛ اما در هیچ مورد از دخالت عناصر ماورایی در سقوط و زوال شاهان مذکور یاد نکرده است. بلکه بیشتر این دگرگونی‌ها را ناشی از ضعف درایت شاهان می‌داند. کاتب در تبیین علت وقایع، اراده انسانی را دخیل و افعال زشت و ناپسند اشخاص و افراد را بیشتر ناشی از جهالت و شرارت شخصیتی آنان می‌داند. حتی توجیه این‌گونه اعمال را در اثر دسیسه‌های دولت‌های خارجی که در فرهنگ و نهاد جامعه افغانستان تا امروز به گونه نیرومند وجود دارد، به شدت با ادبیات سحرانگیزش به سخره می‌گیرد. حس کنجکاوی کاتب برای صحت و سقم رخدادهای تاریخی، ناشی از بینش عقلانی او است. او هنگام تبیین علت مرگ احمد شاه ابدالی و دفن او در جوار خرقة منسوب به حضرت محمد، به صحت و سقم این داستان می‌پردازد. علاوه بر مطالعه منابع تاریخی و مسموعات، مکتوب‌ها و فرمان‌های مرتبط با این قضیه را در آرشیو دارالسلطنه جستجو کرده، می‌نویسد: پس از حکایت مسطور، کمینه چاکر بی‌مقدار، مؤلف این نامه یادگار، مأمور تحقیق شده مکتوب هفتاد و چهارم از مکتوبات میان فقیر الله شکارپوری نقشبندی (رحمه الله) را مطابق بیان اعلی حضرت ممدوح، بلکه مثبت آن و مثبت اینکه خرقة مذکوره از حضرت پیغمبر است. یافته درج کتاب نمود (کاتب، ۱۳۹۱: ۸۷-۸۸).

بسیاری از تاریخ‌نگاران علت مرگ احمد شاه ابدالی را با ابهام و سؤال بیان کرده‌اند؛ اما کاتب با استناد به منابع می‌گوید:

در سال ۱۱۸۶ هجری مرض آکله (جذام) که از دیر سال، عارض حال اعلی حضرت احمد شاه شده و بینی او را قرار بیان علی قلی میرزا باد خورده و بینی مصنوعی مکلل به الماس ساخته در برابر آن می‌گذاشت، عود کرده، دماغش را تمام ضایع نموده و از دماغ به سینه و حلقش ریخته، اعضایش را به تب و تاب انداخت و از علاج اطبا بهبودی نیافت (همو: ۸۹).

کاتب همه علت‌ها را تبیین می‌کند و اشاره به قضا و قدر در سراسر تاریخ‌نگاری او وجود ندارد. تنوع منابع مورد استفاده او نیز قابل توجه است. مشاهده مستقیم حوادث و حضور وی در

دارالسلطنه کابل، باعث شد که اطلاعات را بدون واسطه دریافت کند. علاوه بر این، کاتب برای دستیابی به منابع معتبر در پژوهش‌های تاریخی، نمونه اعلا و نادر در میان مورخان معاصر افغانستان به شمار می‌رود.

نکته مهم این‌که کاتب به قول علی امیری داده‌های تاریخی را به خُرد و بزرگ، مهم و غیر مهم تقسیم‌بندی نمی‌کند. امیری می‌نویسد:

یک تاریخ‌نگار واقع‌گرا هیچ‌گاه رویدادها را به خُرد و بزرگ تقسیم نمی‌کند. برای آن‌ها همه‌ای مسائل مانند غم، شادی، جنگ، صلح، قتل و کشتار، زخم و جرح همه در چارچوب مسائل انسانی اتفاق می‌افتاد و شایسته ضبط و یادآوری است و این نشان دهنده ظهور خرد تاریخی است، توجه به جزئیات در تاریخ‌نگاری کاتب حیرت‌انگیز و بی‌نظیر است. در مورد دوران عبدالرحمن و جنگ‌های او، جزئیاتی را که کاتب به آن توجه کرده است؛ تاریخ را به صحرای محشر مبدل می‌کند. به طور مثال: «میزان اسب‌های غارت شده، میزان انسان‌های فروخته شده، میزان برده‌هایی که گرفته شده است، میزان کسانی که آواره شده است، میزان خانواده‌هایی که به کوه‌ها رفته‌اند و حتی مقدار کارتوسهایی [فشنگ‌ها] که سپاهیان امیر به حیث غنیمت و غارت به دست آورده‌اند... همه از وفاداری به امر جزئی حکایت دارد و به این معنا است که در تاریخ هیچ چیزی صرف نظر کردنی وجود ندارد (امیری، ۱۳۹۰: ۳۰؛ کاتب، جلد سوم، بخش دوم ص ۱۱۳-۱۲۸)

عینیت‌گرایی در تاریخ‌نگاری کاتب

برخی از پژوهشگران، تاریخ‌نویسی معاصر افغانستان را از نظر بینش و روش به سه دسته تقسیم کرده‌اند. تاریخ‌نگاری رئالیستی و خردگرا، تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی و خاستگاه‌گرا و تاریخ‌نگاری برزخی (امیری، ۱۳۹۰: ۲۹-۳۴). با الهام از صورت‌بندی فوق می‌توان تاریخ‌نگاری معاصر افغانستان را به دو گونه تاریخ‌نگاری ذهنی و ساخت‌گرا و تاریخ‌نگاری عینی و ارگانیک نیز تقسیم‌بندی کرد. شاخصه‌ها و ممیزه‌های تاریخ‌نگاری دوگانه بالا به شرح زیر است:

۱- در تاریخ‌نگاری ساخت‌گرا و ذهنی، اسطوره به جای حقیقت در تاریخ حضور می‌یابد، واقعیت‌های تاریخی در متن بسیار کم‌رنگ است در حالی که تاریخ‌نگاری عینی و ارگانیک مشحون از تأملات انتقادی و حضور پُررنگ حقیقت در متن است (ادنیس، ۱۳۸۰: ۳۶). فیض محمد کاتب از دسته دوم به حساب می‌رود؛ زیرا او هیچ وقت تلاش نکرده است از افشای حقیقت در تحت هر شرایطی امتناع کند. همان‌طور که قبلاً ذکر شد زبان کاتب تند و نیشدار است. کاتب

محافظه‌کاری نمی‌کند حتی به خاطر اصلاح سراج‌التواریخ تحت فشار عناصر درباری قرار گرفت؛ اما با تمام توان در مقابل حبیب‌الله خان از حقیقت‌نگاری خود دفاع و شاه را متقاعد کرد.

۲- در تاریخ‌نگاری ساخت‌گرا، واقعیت‌های تاریخی بدون در نظر داشت ارتباط علت معلولی، با توجه شرایط عصر مورخ خلق و بازسازی می‌شود. اما در تاریخ‌نگاری عینی و ارگانیک در کنار تبیین‌های روابط علت معلولی به کشف حقیقت تاریخی اهتمام می‌ورزد (کالینگ وود، ۱۳۷۵: ۳۲۱؛ تیمومی، ۱۳۸۴: ۴۳).

۳- سومین ویژگی تاریخ‌نگاری ساخت‌گرا این است که خالق حوادث تاریخی زیاد برجسته نمی‌شود. انگار تحولات تاریخی به گونه جبری بدون ایفای نقش بازیگران خلق و آفرینش می‌شود. اما در تاریخ‌نگاری ارگانیک هر دو عنصر تبیین‌قصدی (دخاله اراده انسانی) و روابط علی منعکس می‌شود (کالینگ وود، همان؛ صالحی، ۱۳۸۰: ۲۳-۲۷).

در سراسر تاریخ‌نگاری کاتب جزئی‌نگری وقایع یک اصل بوده است. او پرداختن به جزئیات حوادث را به خاطر تبیین علت‌های رویداد، ضروری می‌داند و از زاویه‌های مختلف به واقعه تاریخی نگاه می‌کند. همین جزئی‌نگر کاتب باعث شده که او تاریخ را به صحنه محشر تبدیل نماید.

با توجه به نکات بالا و ویژگی‌های یاد شده، تاریخ‌نگاری کاتب در ردیف تاریخ‌نگاری عینی و ارگانیک قرار می‌گیرد؛ زیرا واجد ویژگی‌های یاد شده است. در یک قضاوت کلی با توجه به حجم آثار کاتب و با در نظر داشت شرایط زمانی و مکانی (از این که تحت سانسور شدید حکومتی قرار داشته است) کاتب توانسته است پچیدگی‌ها و قواعد نگارشی تاریخ را رعایت کند و تاریخ‌نگاری او زنده، پرتحرک، روشمند و قاعده‌مند است. بخش از این امر ناشی از دسترسی به مراجع تاریخی است و بخش دیگر بخاطر حاکمیت و تسلط او بر اصول تاریخ‌نویسی.

کاتب با رعایت سنت تاریخی‌نگاری در جهان اسلام منابع تاریخی خود را در ابتدای آثارش معرفی و نقد کرده است. مراجع تاریخی او به چندین بخش تقسیم می‌شود؛ یک بخش آن شامل کتاب‌های تاریخی است. چنانکه خودش در جلد اول سراج‌التواریخ چنین یادآوری می‌کند:

کتب تواریخی که در کار بودند و به سوی بیان واقعات افغانستان راه می‌نمودند چون: جهان‌گشای نادری و تاریخ سرجان ملک و تاریخ احمدی و خزانه عامره، جلد قاجاریه ناسخ‌التواریخ و رساله عربیه سید جمال‌الدین افغانی و تاریخ سلطانی و رساله علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه ایرانی و رساله محاربه کابل و قندهار و کتاب منظومه حمید کشمیری و روزنامه اعلی‌حضرت شاه شجاع، و کتاب حیات افغانی مولفه دبتی حیات خان و روضه‌الصفای ناصری و مرآت‌الوضعیه عربیه مولفه کرنیل یوسفان‌دیک امریکای و پندنامه دنیا و دین پادشاه جنت مکان

اعلی حضرت ضیاء الملة و الدین مرحوم، جام جم فرهاد میرزا را فراهم آورده (کاتب، ۱۳۹۱، ۱: ۲۹). چنانکه مشاهده می‌شود کاتب منابع مورد استفاده خود را با جزئیات کامل ذکر می‌کند. این منابع تنها برای حوادث جلد اول سراج‌التواریخ است که با عصر خودش فاصله زمانی دارد؛ اما منابع بعدی سراج‌التواریخ مکاتب و فرمان‌های شاهان و گزارش‌های حکام محلی است. کاتب برای بهره‌گیری از منابع بالا، دست به جرح و تعدیل روایت‌ها زده است. البته گاهی نظریات را نقد و گاهی توضیحات برای آن‌ها نوشته و حکایت را تکمیل ساخته. فیض محمد کاتب شواهد و مسموعات ضعیف را نقد و بررسی کرده است؛ حتی در بسیار موارد روایت‌های مختلف را با هم مقایسه کرده است. یکی از عوامل حجیم شدن آثار تاریخی کاتب بحث و بررسی رخداد از زوایه‌های مختلف با اتکا بر شواهد متفاوت است. بنابراین در تاریخ‌نگاری کاتب کمتر با نظریات موازی و متناقض روبرو هستیم. او در مورد نقد و بررسی روایت‌ها می‌نویسند:

همه وقایع را تطبیق داده، اقوال مختلفه فی‌ها را حواله به خود صاحب کتاب نموده و واقعات مسموعه مشهوره را از حکایات ثقات معمرین چون: جناب سردار محمد یوسف خان بن امیرکیبر اعلی حضرت دوست محمد خان مبرور و سردار نور علی خان بن سردار شیر علی خان مغفور قندهاری و قاضی القضاة سعد الدین خان بن مرحوم قاضی القضاة عبدالرحمن خان خانلوم و غیره که از آباء و اجداد خود بالواسطه شنیده و هم وقایع زمان خودشان را به چشم سر دیده و این وقت از طرف قرین الشرف پادشاهی مأمور بیان واقعات را به زبانی گردیده بودند، ضم و رقم کرده مجموعه همه را از جهت مطابقت اسم با مسمی موسوم به «سراج‌التواریخ» گردانید (کاتب، ۱۳۹۱، ۱: ۲۹).

در موارد نادر، هنگامی که او با استفاده از اصول سنجش صحیح بودن سند تاریخی موفق به دریافت حقیقت نمی‌شد مانند طبری همه روایت‌ها را ذکر کرده و قضاوت نهایی را به عهده مخاطب گذاشته است؛ مثلاً درباره مرگ نابهنگام حبیب الله خان بیش از ۴۷ صفحه می‌نویسد (ر.ک. کاتب، ۱۳۹۳، ۴، بخش ۳: ۶۲۹؛ همان بخش ۲: ۳۰۸). در برخی موارد پس از نقل شواهد متضاد از عبارت عام «ولله اعم»، استفاده کرده است.

از دیگر ویژگی‌های تاریخ‌نویسی ملافیض محمد کاتب، استفاده از تکنیک‌های «دلالت‌گر» است. به اعتقاد از برخی پژوهشگران یکی از این تکنیک‌ها مراجعه مستقیم به روایتی دیگر در حین تحلیل است (ملکیان، ۱۳۷۶: ۳۲). به عنوان مثال، کاتب در مواردی مختلف آورده است «امیر دوست محمد خان گفته است» ویژگی دوم از تکنیک‌های دلالت‌گر، رعایت اصول و تنظیم تسلسل گفتاری و نوشتاری است که با استفاده از مفاهیم چون «بازگردیم به اصل قصه» به حکایت داستان اصلی بازگشت می‌کند تا پیوستگی نگارشی رعایت شود و مخاطبان با سردرگمی

مواجه نشوند. کاتب در موارد زیادی وقت نقش کارمند حکومتی یا اسم منطقه خاصی در میان می‌آید، ضمن معرفی آن شخص یا منطقه از عبارتهای «القصه»، «الغرض» و «بازگردیم» به اصل سخن به وفور استفاده کرده است (کاتب، ۱۳۹۱، ۱: ۱۰۳؛ کاتب، ۱۳۹۲: ۴۲).

کاتب وقت برای نخستین بار می‌خواهد از کارمند حکومتی نام ببرد، ابتدا به توصیف ویژگی‌های شخصیتی آن فرد و نقش او در تصمیم‌گیری‌های بزرگ دولتی می‌پردازد (کاتب، ۱۳۹۲: ۳۰-۳۵ و ۴۴-۴۵).

سومین ویژگی از تکنیک‌های «دلالت‌گر» در تاریخ‌نگاری ملافیض محمد کاتب «نسبت زمان وقوع حوادث تاریخی و نگارش متن است»؛ یعنی هر چه مورخ به زمانی که وقایع آن دوره را می‌نویسد، نزدیک‌تر باشد به همان اندازه فشردگی کلام و حرکت ادوار زمانی کنترل می‌شود. در جلد اول و دوم سراج‌التواریخ عدم تطابق زمانی به وضوح دیده می‌شود. نبود اسناد کافی و عدم دسترسی به افراد و اشخاص تأثیرگذار در خلق حوادث، باعث شده است ایشان از بسیاری از رخدادهای با سرعت عبور کند. اما در جلد سوم و چهارم سراج‌التواریخ و تذکر الانقلاب، با وسواس ستودنی جزئیات رخداد را تبیین و توصیف می‌کند. از این‌رو حجم جلد سوم و چهارم سراج‌التواریخ به چندین بخش و جلد دیگر می‌رسد. همین جزئی‌نگری در تاریخ یکی از نکات کلیدی و اساسی تاریخ‌نگاری کاتب به شمار رفته روز، ماه و سال رویدادها را دقیق بیان کرده است توجه بیش از حد کاتب به جزئیات داده‌های تاریخی باعث شده که شماری از پژوهشگران از او به عنوان تاریخ‌نگار خردگرا و رئالیست یاد کنند. (امیری، ۱۳۹۰: ۲۹-۳۱). در آخر این مقاله باید یادآوری کرد که تخصص فیض محمد کاتب به ادبیات کمتر از تاریخ نیست؛ تاریخ‌نگاری یکی از عرصه‌هایی است که او هنر ادبی خود را در آن به نمایش گذاشته است.

به اعتقاد پژوهشگران در سنت ادبی جهان اسلام اوج متکلف نویسی در قرن پنجم بود؛ اما از قرن پنجم تا قرن سیزدهم تلاش‌های برای ساده‌نویسی در تاریخ آغاز یافت (عالم زاده و سجادی، ۱۳۷۵: ۱۷). امروزه محققان حوزه تاریخ، آثار تاریخی متکلف را نقد کرده و نگارش ساده و روان را نثر اصیل تاریخ می‌پندارند (زرگری نژاد، ۱۳۸۰: ۲۰۱-۲۳۶). اما باید گفت در میان کاتبان و منشیان تاریخ‌نگار افغانستان، کاتب نخستین کسی است که تاریخ را با ادبیات ساده و روان نوشته است. به عبارت دیگر ساده‌نویسی و روان‌نویسی در تاریخ برای اولین بار توسط کاتب در افغانستان ترویج شد.

نتیجه گیری

ملافیض محمد کاتب با بینش انتقادی تحلیلی به سراغ رویدادها رفته است و آثارش از انسجام فکری نیز برخوردارند. در منظومه فکری او ثبات و قوام دولت‌ها بر سرنوشت جامعه به شدت تأثیر گذار است. او از دولت مستعجل امانی و اقدامات او راضی به نظر نمی‌رسد؛ اما از فروپاشی اصلاحات او سخت برآشفته می‌شود و به بزرگ‌ترین اشتباه تاریخی یاد می‌کند که دامن‌گیر جامعه افغانستان شد و بیشترین عامل سقوط آن دولت را خیانت دست اندرکاران حکومتی و وزرا می‌داند که در ظاهر چاپلوسی امان‌الله خان را می‌کردند و در باطن تیشه به ریشه‌اش می‌زدند.

سابقه این نوع بینش به نقش دولت در حیات اجتماعی، به فیلسوفان یونان می‌رسد. در واقع شاهان حیثیت سر و سایر اعضای دولت نقش ستون‌های خیمه را برای بقای یک دولت و جامعه ایفا می‌کند. بنابراین اگر هرم دولت و ستون‌های خیمه آسیب دید، نظام اجتماعی از هم می‌پاشد. بهره‌مندی از این تفکر در بینش تاریخ‌نگاری کاتب به وضوح دیده می‌شود. او با این نگرش به سراغ تحلیل انحطاط و سقوط دولت امانی رفته و به نظر نگارنده، مهم‌ترین و جدی‌ترین اثر خود را (تذکر الانقلاب) به وجود آورده است.

البته برخی از پژوهشگران سراج‌التواریخ را مهم‌ترین اثر تاریخی کاتب می‌دانند. به طور قطع از لحاظ حجم و بهره‌مندی از اسناد، نظرشان درست است؛ اما حقیقت آن است که بینش کاتب در سراج‌التواریخ توصیف گونه است. عنصر نگاه انتقادی در آن کم‌رنگ است و با تاریخ‌های رسمی فاصله زیادی ندارد؛ چون کاتب و قلم او در سراج‌التواریخ سخت تحت سانسور قرار داشته است. در حالی که در تذکر الانقلاب بینش انتقادی جای تلقی توصیفی را گرفته است. به این دلیل می‌توان گفت تاریخ‌نگاری کاتب در این کتاب یکی از موارد قابل توجه تاریخ‌نگاری انتقادی افغانستان است.

دومین ویژگی از منظومه فکری کاتب برخوردار از بینش شریعت مدارانه است. با توجه به تحصیلات او در مدارس دینی قندهار، لاهور و نجف و شرکت در مباحث کلامی و مذهبی، بینش شریعت باوری در او شکل گرفت. کاتب از عصر پیامبر و خلفای راشدین به عنوان مدینه فاضله یاد می‌کند؛ اما رهیافت شریعت مداری در تحلیل‌های او کم‌رنگ است. به عبارت دیگر در تاریخ‌نگاری کاتب، تحلیل رویداد مبتنی بر اراده انسانی است. کاتب با استفاده از خرد تاریخی رویدادها را تبیین کرده، عناصر مشیت باوری و تقدیر گرایی را وارد تاریخ نکرده است. حتی کسانی

که اعمال و کردار این جهانی را نسبت به مشیت و تقدیر حواله می‌دهند، نقد می‌کند.

مهم‌ترین نکته تسلط کاتب بر فن تاریخ‌نویسی است. او در بسیاری از موارد، قضایا را به طور صریح نتوانسته تبیین کند؛ اما در قالب توصیف رخدادها، پیام خودش را برای مخاطبین رسانده است. هماهنگی موجود بین مفاهیم این احساس را در خواننده به وجود می‌آورد که کاتب مورخی متعهد است که درصدد آسیب‌شناسی و علاج آن است، بدین لحاظ او بارها از وظیفه بزرگ تاریخ‌نویسی به‌عنوان سخت‌ترین کار و مهم‌ترین کار یاد می‌کند.

در خاتمه باید گفت او سعی کرده از زاویه‌های مختلف به رویدادها نگاه کند. این روش در تمام آثار تاریخی او به یک اندازه است، چه زمانی که به عنوان کاتب دربار سلطنتی تاریخ می‌نویسد و چه زمانی که در خانه‌اش بدون هیچ مسئولیت اداری درد زمانه را حکایت می‌کند. این ویژه‌گی‌های تاریخ‌نگاری کاتب روح و روان مخاطب را با خود به اعماق حوادث تاریخی رهنمون می‌شود؛ یعنی بین ذهن مخاطب و حوادث تاریخی پیوند برقرار می‌سازد. کاتب برای برقراری این پیوند، از مسائل روان‌شناختی و انگیزه‌شناسی عاملین رویداد نیز بهره برده است.

نگارنده معتقد است، این خصوصیات مهم تاریخ‌نویسی کاتب باعث شده تا داورهای او درباره تعداد زیادی از زمامداران عصر خود تا این زمان به‌عنوان داور دقیق موردپذیرش قرار گیرد و تاریخ‌نویسی او بن‌مایه اصلی تاریخ‌نگاری معاصر افغانستان است. بنابراین با عنایت به اهمیت و جایگاه تاریخ‌نگاری کاتب در افغانستان، پرداختن به آثار او از اهمیت فوق‌العاده برخوردار است.

منابع:

- ادواردز، پل (۱۳۷۵). فلسفه تاریخ، ترجمه بهزاد سالکی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- استنفورد، مایکل (۱۳۸۲). درآمد بر فلسفه تاریخ، ترجمه احمد گل محمدی، تهران: نشر نی.
- استنفورد، مایکل (۱۳۸۴). درآمد بر تاریخ‌پژوهی، ترجمه دکتر مسعود صادقی، تهران: انتشارات سمت.
- آیینه‌وند، صادق (۱۳۶۴). علم تاریخ در اسلام، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- جیکنز، کیت (۱۳۸۴). بازاندیشی تاریخ، ترجمه ساغر صادقیان، تهران: نشر مرکز.
- روزنتال، فرانتس (۱۳۶۷). تاریخ و تاریخ‌نگاری در اسلام، ترجمه دکتر اسدالله آزاد، جلد ۲، مشهد: آستان قدس رضوی.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۲). تاریخ در ترازو، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.
- سائگیت، بورلی (۱۳۷۹). تاریخ چیست؟ و چرا؟، ترجمه رؤیا منجم، تهران: نگاه سبز.
- ساروخانی، باقر (۱۳۷۳). روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی، جلد ۲، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- سجادی، سید صادق و هادی عالم زاده (۱۳۷۵). تاریخ‌نگاری در اسلام، تهران: سمت.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۴). درس‌هایی در فلسفه علم‌اجتماعی (روش تفسیر در علوم اجتماعی)، تهران: نشر نی.
- غفاری فرد، عباسقلی، (۱۳۸۷). تاریخ اروپا از آغاز تا پایان قرن بیستم، تهران: انتشارات اطلاعات.
- فی، برایان (۱۳۸۱). فلسفه امروزمین علوم اجتماعی، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: طرح نو.
- کاتب، فیض محمد (۱۲۹۲). تذکر الانقلاب، کابل: انتشارات مجید.
- کاتب، فیض محمد (۱۳۹۱). سراج‌التواریخ، جلد ۳، تهران: انتشارات عرفان.
- کاتب، فیض محمد (۱۳۹۳). تحفة الحیب، کابل: انتشارات امیری و ابن‌سینا.
- کاتب، فیض محمد (۱۳۹۳). سراج‌التواریخ، جلد ۴، کابل: انتشارات امیری.
- کاتب، فیض محمد (۱۳۹۵). نژاد نامه افغان، کابل امیری و بنیاد اندیشه (چاپ اول: ۱۳۶۳).
- کالینگوود، آر. جی. (۱۳۸۵). مفهوم کلی تاریخ، ترجمه علی اکبر مهدیان، تهران: نشر اختران.
- مردی‌ها، مرتضی (۱۳۸۲). فضیلت عدم قطعیت، تهران: طرح نو.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۶). فلسفه تاریخ، جلد ۱، قم: انتشارات صدرا، بی‌تا.
- مفتخری، حسین (۱۳۹۰). مبانی علم تاریخ، تهران: سمت.

- ملائی توانی، علیرضا. (۱۳۸۶). درآمدی بر روش پژوهش در تاریخ. تهران: انتشارات نی.
- نائل، حسین (۱۳۹۵). یادنامه کاتب، چاپ دوم، کابل: انتشارات امیری و ابن سینا.
- والش، دبلیو. آج. (۱۳۶۳). مقدمه بر فلسفه تاریخ. ترجمه ضیاءالدین علایی طباطبایی، تهران: امیرکبیر.
- هوریکهایمر، ماکس (۱۳۸۳). سپیده‌دمان فلسفه تاریخ بورژوازی، محمدجعفر پوینده، تهران: نشر نی.
- هیوز، استوارت (۱۳۷۳). آگاهی و جامعه، ترجمه عزت‌الله فولادوند، چاپ دوم، تهران: نشر علمی و فرهنگی.
- مقالات
- ادنیس، برکلی (۱۳۸۰). «تاریخ و فلسفه تاریخ»، ترجمه نصرالله صالحی، مجله تاریخ اسلام، شماره ۳۶.
- امیری، علی (۱۳۹۰). شصت سال تاریخ‌نگاری در افغانستان (گفتگو)، کابل: بنیاد آرمان شهر.
- امیری، علی (۱۳۹۶). کاتب پدر تاریخ‌نگاری معاصر افغانستان «فیضی از فیوضات: در ذکر زندگی و احوالات ملافیض محمد کاتب هزاره»، کابل: بنیاد اندیشه.
- بیانی، حسین (۱۳۹۶). روش‌شناسی آنال نگار شرقی در تاریخ‌نگاری افغانستان، فصلنامه ادبیات معاصر، کابل: بنیاد اندیشه، سال دوم، شماره پنجم.
- تیمومی، هادی (۱۳۸۴). «تاریخی‌گری در واکنش به تاریخ‌نگاری تحصلی»، ترجمه مهران اسماعیلی، فصل‌نامه حوزه و دانشگاه، سال یازدهم، شماره ۴۲.
- درای، ویلیام اچ (۱۳۸۰). «عینیت و ارزش دآوری در تاریخ»، ترجمه مسعود صادقی، پژوهشنامه متین، شماره ۱۳.
- صالحی، نصرالله (۱۳۸۰). «تبیین تاریخی چیست؟»، مجله کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شماره ۴۸.
- کالینگوود، آر. جی. (۱۳۷۵). «طبیعت انسانی و تاریخ انسانی»، ترجمه مصطفی ملکیان، مجله حوزه و دانشگاه، شماره ۹.
- ملکیان، مصطفی (۱۳۷۲). فلسفه تاریخ، قم: بی‌نا.
- ملکیان، مصطفی (۱۳۸۰). «روش‌شناسی، در علوم سیاسی (گفتگو)»، فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۱۴.